



**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

**[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)**



## پیغام عشق

قسمت هشتصد و پنجاه و نهم





آقای علی



به نام خدا و با سلام خدمت جناب مولانا، آقای شهبازی و همه دوستان

ابیاتی از برنامه ۹۱۶ گنج حضور

بی مرادی شد قلاووز بهشت

حُفَّتِ الْجَنَّةُ شِنُو اِیْ خَوْشِ سِرْشْت

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۴۴۶۷

-قلاووز: پیش آهنگ، پیشرو لشکر

از تجربه شخصی، متوجه شدم وقتی اتفاقی نیست و اوضاع آرام است فکر می‌کنم که مرکز خیلی خالی و عدم شده، اما وقتی یک اتفاق کوچک و یا به ظاهر بزرگ، سبز می‌شود، می‌بینم که نه، هنوز مرکزم پر است، وگرنه وقتی کسی پشت سرم بوق می‌زد، حس تکبر و توقع و تنفر در من بالا نمی‌آمد.

درسته که یک مرحله رشد کردم و واکنش نشان نمی‌دهم و درد هشیارانہ می‌کشم اما اگر از همین یک موضوع خالی شوم، دیگر حتی همان حس بالا هم نمی‌آید که من بخواهم درد هشیارانہ بکشم. پس اگر صادق باشم نباید بعد از حل شدن این بوق فکر کنم تمام شد و رفت. حال این یک بوق ناچیز است دیگر چه برسه به تندی‌هایی که از طرف نزدیکان با من میشه و یا ایراد و نقد و توهین و مخالفت‌هایی که می‌شنوم و یا توقع‌هایی که از من دارند و یا نامرادی و از دست دادن‌ها و دیگر چیزهایی که هنوز سبز نشده.

پس خدا کند من توهم عدم بودن نداشته باشم و زندگی از راههای عالی خودش و صلاح خودش، من را با نامرادی دیگر روبرو کند تا من از هر هیجان و تنفر و قهر و خشم و تکبر و طمع و حرص و خودنمایی و دورویی خالی شوم. و خوش بحال کسی که نامراد شود و نامرادی را شناسایی کند و پس از صبر کردن و پشت سر گذاشتن آن نامرادی، حاضر و گوش به زنگ برای نامرادی بعدی باشد و از این بازی خسته نشود و با خدا ارتباط داشته باشد.

پس باید برای زنده شدن آستین‌ها را بالا زد و هر لحظه آماده تسلیم شدن به یک بی‌مرادی بود. حتی یک سرماخوردگی می‌تواند ما را به من‌ذهنی بکشاند، این را متوجه شدم اگر به هیچ چیزی مثل باورها و می‌دانم‌ها و ادعاها، امیال جسمی، انسانها، پول و خانه و شغل و خانواده و هر چیزی دیگر نچسبیده باشم، دیگر نیازی به بی‌مرادی و درد نیست و درون و بیرون ما با خدا همسو و هماهنگ شده و داشته‌های ما برکت می‌شوند. نه دارایی‌هایی که به آنها چسبیده‌ایم و با حرص، خود و دیگران را تلف کرده باشیم. و اگر هم بی‌مرادی باشد، دیگر برکت و عشق به حساب می‌آید، زیرا که آنقدر با فضاگشایی و انبساط با آنها ورزش معنوی کردیم که برایمان نعمت شده‌اند.

پس توقع بی‌مراد شدن نداشته باشیم و بجای آن قضا و اتفاق را با شناسایی و شکر و صبر و پرهیز و کشیدن درد هشیارانه بپذیریم و همه را بازی‌ایی برای به سمت خدا رفتن ببینیم.

حدیث:

«حُقَّتْ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَحُقَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ.»

«بهشت در چیزهای ناخوشایند پوشیده شده و دوزخ در شهوات.»

از هر جهتی تو را بلا داد  
تا باز کشد به بی جهات

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۶۸  
-بی جهات: موجودی که برتر از جا و جهت است، عالم الهی

این بیت کلیدی مثل بیت بالا ما را هشیار می کند که زندگی می خواهد ما را متوجه کند، خداگونگی و اصل خود را در چه چیزهایی خرج کردیم و بی نهایتی خود را در چه چیزی محدود کردیم. بنابراین جهتی را هدف می گیرد و به آن ضربه ای می زند تا خود را از آن زندان، البته هشیارانه و با شناسایی و صبر و کشیدن درد هشیارانه با رضایت آزاد کنیم. پس درسته که درد دارد اما نعمتی است برای آزادی ما از محدودیت و تلف شدن در حرص و طمع و حسادت و کم اندیشی و روا نداشتن و دیگر دردهای من قلبی و کاذب و تقلیدی.

پیش چشمت داشتی شیشه کبود  
ز آن سبب، عالم کبودت می نمود

گر نه کوری، این کبودی دان ز خویش  
خویش را بد گو، مگو کس را تو پیش

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات شماره ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰

با فضاگشایی و تسلیم متوجه می شیم که منی دیگر در ما شکل گرفته که پر از عینک‌هایی است که فکر می کند باید هر کدام را که صلاح می داند روی جنس اصیل ما بگذارد و ما را هدایت کند و ما هم عادت کردیم که از او کمک بخواهیم و خود اصیل را از یاد بردیم و فکر می کنیم، آن من قلبی هستیم. او آنقدر روی ما عینک و همانیدگیها را گذاشته که ما تقریباً کور شدیم و هر چیزی را با دانش و می دانم و تدبیر و اطلاعات و خلاصه، عینک‌های پوشیده او باید ببینیم. مثلاً عینکی دارد که باید آن را به چشم ما بزنه تا ما با رقابت و مقایسه و حسادت به دنبال پول باشیم و با بدست آوردن آن، عینکی دیگر بزنیم که با خودنمایی و پز دادن و آدم حساب شدن، دیگران را بدست بیاریم و تشویق شویم و توجه بگیریم و خلاصه، عینکی دیگر که ما را می ترساند که اگر نرسیم به این خواسته‌ها، دیگران را بد و دشمن ببینیم و مسئله و مانع درست کنیم و خود و دیگران را تلف کنیم.



گر همان عیبت نبود، ایمن مباش  
 بوک آن عیب از تو گردد نیز فاش  
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۳۰۳۸  
 -بوک: ای بسا، باشد که

اگر در دیگران، تنفر، حرص، طمع، کم اندیشی، حساست، شهوت رانی، اعتیاد، ولع، قهر، مردم آزاری و هر چیزی می بینیم، نباید فکر کنیم ما آنها را نداریم و از آنها برتر هستیم و در ذهن و یا به زبان آنها را ملامت کنیم. زیرا که زندگی با اتفاقی ما را با آنها روبرو می کند و البته ما غافلگیر می شویم، زیرا که پندار کمال ما را از پای در می آورد. ولی اگر هشیارانه خودمان تسلیم شویم به زندگی بگوییم: ممکنه ما اینها را داشته باشیم پس با قضا و کن فکانی که به صلاح ما است، ما را روبرو کن تا با کمک خود زندگی آنها باز شوند. پس از همین لحظه هر ایرادی در کسی دیدیم، فوراً شیرجه به درون خود بزنیم تا آن را در خود پیدا کنیم و صادقانه با آن روبرو شویم و قدم اول را برای انداختن آن بدون ریب المنون برداشته باشیم.

چون به من زنده شود این مُرده تن  
جان من باشد که رو آرد به من  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۴۶۷۸

ما به این جهان آمدیم تا بعد از رهایی از من‌ذهنی با خدا یکی شده و شادی بی‌سبب و عشق را با کل هستی و تمامی موجودات شریک شویم، پس اولین کار ما زنده شدن به زندگی و انداختن تمام همانیدگی‌ها است، بعد از آن متوجه می‌شویم که زندگی اصیل چه طعم و حسی دارد.

یک زمان کار است بگزار و بتاز  
کارِ کوتاه را مکن بر خود دراز

خواه در صد سال، خواهی یک زمان  
این امانت واگذار و وارهان

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات شماره ۱۸۱ و ۱۸۲

هر همانیدگی را می‌شود با شناختی عمیق و با تعهدی محکم در یک لحظه انداخت و به آن رحم نکرد، یعنی با سبز شدن هر همانیدگی و شناسایی آن به خدا بگوییم که شکر، بابت دیدن این همانیدگی و پس از آن با صبر و پرهیز زندگی آن را از ما باز می‌کند، زیرا که ما دیگر به آن نچسبیده‌ایم. البته باز کردن هر چیز، منظور در ذهن است و پس از آن دیگر توجه ما را نمی‌تواند جلب کند و ما را به گدایی بکشاند. حال انتخاب با ما است که زود به اصل خود برگردیم و زندگی حقیقی را آغاز کنیم و یا تا آخر عمر این جهانی، توهم داشته باشیم که وقت هست و این مهمترین کار را، پشت گوش بیندازیم.  
—با سپاس از همه، علی



خانم نرگس از نروژ



با سلام و عرض ادب 

چند نهران داری این خنده را  
آن مه تابنده فرخنده را  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۳

غزل ۲۵۳ و برنامه ۹۲۰ صحبت هشیاری با هشیاری و اسکنی از درون انسان برای مشاهده تمام دلایل جلوه نکردن شادی بی سبب در انسان است.  
نگاهی موشکافانه به پندار کمال، سبب سازی ذهن، صد من حدید و شرم ذهن در پیوستن به زندگی.  
مراد طلبی از همانیدگی‌ها، بررسی پندار کمال از جنبه‌های مختلف در وجود ما و مرادطلبی من‌ذهنی برای رسیدن به این پندار کمال، حتی در زمینه معنوی. ابروی من‌ذهنی در اثر صد من حدید و پندار کمال و چینش علت و معلول برای حتی رسیدن به حضور.  
جراحی و شناسایی قسمت‌های مختلف پندار کمال زیر قانون کن فکان در اثر بی‌مرادی‌ها و دریافتن اینکه بی‌مرادی از جهان، عین مراد یافتن از زندگی و باز کردن فضا و یافتن خنده زندگی در خود است.

حریفت حاضر است، آنجا که هستی  
ولیکن گر بگوید شرم داری  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۶۶

ذهن با سبب سازی و شرم ذهن و نمایش نقص ما یا وضعیت جلوی خنده ما را می‌گیرد. در صورتیکه داشتن پندار کمال و صد من حدید و بلند شدن ما بصورت هیجانانگیز منفی، در اثر نا مرادی از جهان، خارج شدن از کارگاه زندگی و قانون کن فکان است. در صورتیکه اگر ما به زندگی زنده شویم این ما هستیم که با تشعشع خود، شادی زندگی را به کائنات ارائه می‌دهیم.

بسته بدان است در آسمان  
تا بکشد چون تو گشاینده را  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۳

اگر آسمان درون بسته است، چون حواسمان به کام رسیدن از جهان است، در نتیجه زندگی به عنوان گشاینده ما را بی‌مراد می‌کند تا با فضاگشایی و رضایت بوسیله هشیاری، قسمتی از پندار کمال خود را شناسایی و بیاندازیم. و تمام انسانها در اصل عاشق زندگی هستند ولی این عشق را اشتباهها روی اجسام انداخته‌اند و زندگی با فضاگشایی ما به ما نشان می‌دهد که کام واقعی در فضای گشوده شده است، نه در این جهان و ما باید این لحظه غذای نور درونمان را بخوریم، نه غذای این جهانی را.

روزِ وصالست و صنم حاضرست  
هیچ مپا مدّت آینده را  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۳

این لحظه، لحظه وصال ما با زندگیست، چراکه ما خود او هستیم، فقط با صفر کردن من ذهنی، هم به خود و هم زندگی، لطف کنیم تا این شادی درون از درون ما به بیرون مرتعش شود. این صفر شدن مستلزم صبر، درد هشیارانه در اطراف ناکامی از جهان و کندن از همانیدگی با رضایت و هوشیارانه است؛ و نتیجه آن بی‌نهایت و ابدیت شدن ما در این لحظه و گشوده شدن کف سخای زندگی از ماست به بیرون. با آرامشی که با فضاگشایی از زندگی می‌گیریم اطراف ماجرای که ذهن با سبب سازی و علت و معلول ساخته، فضا باز می‌کنیم و از این ماجرا می‌جهیم. با این جهیدن، می‌توانیم پیغامی از درون دریافت کنیم و در این لحظه با نفی سازی ذهن، دچار شرم ذهنی نمی‌شویم و با زندگی متحد می‌شویم، چرا که ذهن با کشاندن ما به ماجرا ما را تحقیر و حس عدم کفایت به ما تلقین می‌کند. در حالیکه این لحظه از جنس زندگی هستیم و می‌توانیم با شناسایی جهت های فکری همانیده و درد دهنده، با بی‌جهت شدن و باز کردن فضا روی زندگی قائم شویم.



علتی بتر ز پندار کمال  
نیست اندر جان تو ای ذو دلال

از دل و از دیدگاهت بس خون رود  
تا ز تو این معجیبی بیرون رود

علت ابلیس انا خیری بدهست  
این مرض در نفس هر مخلوق هست

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات شماره ۳۲۱۴ تا ۳۲۱۶

از حیل‌های ذهن برای عدم جلوه شادی حقیقی در درون ما، قرار طلبی و مراد طلبی از همانیدگیها، برای رسیدن به پندار کمال است که با بی‌مرادی متوجه می‌شویم مراد و طلب در فضای گشوده شده است.

اما وقتی به صورت من بلند می شویم که خود را کامل کنیم، این خود بیرون شدن از کارگاه زندگیست؛ چراکه من ذهنی می خواهد بگوید بشو و می شود، در صورتیکه ما باید صفر شویم، بی مقاومت و بی قضاوت شویم تا زندگی بگوید بشو و می شود.

پس باید زحمت بکشیم و درد هشیارانه بکشیم، صفر شویم، فضا باز کنیم تا این خودبینی و خودخواهی و بالا آمدن به صورت مادی و کام گرفتن از جهان مادی، از ما بیرون رود. بیماری من ذهنی، من می دانم است و اینکه من کاملم و عقلم کامل است، در صورتیکه کل پندار کمال و عقل آن باید برود تا به خدا زنده شویم.

بستی تو هست ما را، بر نیستی مطلق  
 بستی مراد ما را بر شرط بی مرادی  
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۳۵

ما وقتی نیست می شویم هست داریم و مراد ما که زندگی است در بی مرادی است، پس ناظر باشیم که در برابر بی مرادی فضا باز کنیم که از جنس زندگی باشیم و بصورت زندگی به سوی زندگی برویم. با عدم کردن مرکز، مقاومت من ذهنی در درک، عمل کردن، صبر کردن، افزایش آگاهی و عدم تغییر را شناسایی می کنیم و خود را زیر نورافکن قرار می دهیم و عقب می کشیم و می بینیم که ابیات مولانا چگونه در ما صدق می کند و اختیار خود را به ابیات مولانا می دهیم و صبر را سرلوحه مسیر خود می کنیم. با صبر، طلب در ما عمیق تر می شود و این طلب در ما ایجاب می کند خود و دیگران را ببخشیم و این مهمترین چیز است و اگر اشتباهی در گذشته کردیم، یاد بگیریم و فراموش کنیم. چرا که پندار کمال با ناموس بزرگی که دارد به ما تحمیل می کند، غیر اقتضای صد من حدید عمل نکنیم و نبخشیم و می خواهد حال ما خراب شود ولی ما مجبور نیستیم در این جبر پندار کمال بمانیم و اگر می بینیم یک همانیدگی سلطه اش را به ما تحمیل کرده و محدودیت برای ما آورده، شناسایی می کنیم، می اندازیم و فضا باز می کنیم و با زندگی یکی می شویم.

جنبه دیگری از پندار کمال، ناز کردن آن است:

ناز کردن خوشتر آید از شکر  
لیک، کم خایش که دارد صد خطر

ایمن آبادست آن راه نیاز  
ترک نازش گیر و با آن ره بساز  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۵۴۴

حواسمان باشد، که فضا‌بندی در مقابل بی‌مرادی ناز کردن است و خطر زیادی دارد، هر طور شده با راه نیاز که فضا‌گشایی است بسازیم که من الان به دخالت قضا و کن فکان در زندگیم احتیاج دارم، به رحمت زندگی نیاز دارم.

بی مرادی شد قلاووز بهشت  
 حَفَّتِ الْجَنَّةُ سَنُوایِ خَوْشِ سِرْشْتِ  
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۴۴۶۷

ناظر باشیم که در بی مرادی‌ها اگر به سبب سازی ذهن بروم به هیروت می‌روم؛ پس بیدار می‌شوم و ردوالعادو نمی‌کنم و از ماجرا که شامل خوشحالی و ناراحتی بر اساس زیاد و کم شدن همانیدگی‌هاست بیرون می‌پریم و در بی مرادی تلخ نمی‌شویم، بلکه با فضاگشایی از خدا آگاه شده و وارد بهشت فضای گشوده می‌شویم. جهیدن از خوفا و عادت‌های دید من‌ذهنی سخت است، چون نیاز به درک، باور و عمل دارد و باید عکس دید من‌ذهنی عمل کنیم و وقتی من‌ذهنی به ما درد می‌دهد و می‌ترساند، صبر کنیم. در غیر اینصورت به مراد رسیدن با دید همانیدگی‌ها و به سمت پندار کمال رفتن ما را بدبخت می‌کند و به جهنم ذهن می‌اندازد.

این پندار کمال را زندگی و پیر زنده به حضور می‌تواند درمان کند و اگر حتی یکدفعه در زندگی فضا باز کنیم و نظارت به کار من‌ذهنی کنیم و با حزم و صبر عمل کنیم، زندگی آن را در نظر می‌گیرد.

جنبه دیگری از پندار کمال، در نظر گرفتن صدر، در راه معنوی است:

بی نهایت حضرت است این بارگاه

صدر را بگذار، صدر توست راه

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۱۹۶۱

من ذهنی فکر می کند باید به حضور برسد، در صورتیکه ما به حضور نمی رسیم ما فقط راه می رویم، این زنده شدن اصلا نهایت ندارد. صدر معنوی قسمتی از پندار کمال است و آن چیزی که ذهن نشان می دهد به عنوان صدر را باید دور بیندازیم و گول ذهن را نخوریم که اینجا برسیم عالی است. ما مرتب فضا باز می کنیم، همانیدگی را شناسایی می کنیم و می اندازیم و ناهماهنگی در ذهن را درست می کنیم.

چونکه کردند آشتی شادی و درد  
مطربان را ترک ما بیدار کرد  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت شماره ۶۶۳

با این فضاگشایی‌ها، این فضا ما را به سمت زندگی می‌برد و شادی و درد، در ما آشتی می‌کند و مطرب زندگی در ما شروع به زدن می‌کند و این شادی بی‌سبب را باید پخش کنیم و مضایقه نکنیم. هر حس کمیابی، مال من ذهنی است و ضرر دارد و هر کسی خردمند است باید خردش را پخش کند تا زیادتر شود. وقتی فضا را باز می‌کنیم و با خدا یکی شده و مطرب شروع می‌کند، دیگر ما باید فقط به آواز مطرب زندگی گوش دهیم.

باید توجه کنیم که با زدن مطرب و شادی بی‌سبب در ما، هم من ذهنی ما به صورت نگران شدن و هم من‌های ذهنی دیگر بدشان می‌آید، که چرا به دردها و مسائل توجه نمی‌کنی، بنابراین در مقابل آنها شادی خود را پنهان و بانگ و فغان می‌آوریم و توجه به آنها نمی‌کنیم و تا آنجا که می‌توانیم از آنها پرهیز و دوری می‌کنیم، یا رو تلخ می‌شویم ولی در درون بخندیم، چرا که صنع خدا با شادی ماست ولی مواظب قرین‌ها باشیم که می‌توانند چشم عدم ما را ببندند.

خواهی که ز معده و لب هر خام گریزی  
پر گوهر و رو تلخ، همی باش چو دریا  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۶

جنبه دیگر پندار کمال ناامیدی است:

ترس و نومیدیت دان آوازِ غول  
می کشد گوشِ تو تا قعرِ سُفول

هر ندایی که تو را بالا کشید  
آن ندا می‌دان که از بالا رسید

هر ندایی که تو را حرص آورد  
بانگِ گرگی دان که او مردمِ درد

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم ابیات شماره ۱۹۵۷ تا ۱۹۵۹




بدانیم که ما همه در راه هستیم اگر دردی امروز بالا آمد و واکنشی از ما سرزد و صدایی از درون یا قرینی از بیرون بانگ ناامیدی سر داد که تو سالهاست روی خود کار می کنی پس با این واکنش به هیچ جایی نرسیده ای، بدانیم که این صدای من ذهنیست، فقط ما باید فضا را باز کنیم و همین درد را شناسایی کنیم و انتظار داشته باشیم در این راه باز دردهای دیگری ظاهر خواهند شد و ما کامل نیستیم. فقط نباید ناراحت شویم و نباید با پندار کمال، با چالشهای من ذهنی دست و پنجه نرم کنیم، بلکه فقط با تمرکز روی خود، فضای گشوده شده و انسان زنده به حضور را مقتدای خود کنیم تا به فضای امن و آزادی برسیم.

هر که او را مقتدا سازد برست

در مقام امن و آزادی نشست

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۲۸۶۷

با عشق و احترام 

نرگس از نروژ 



آقای سید علی از یزد



🌸 باسلام خدمت دوستان و استاد 🌸

موقع کار با برنامه در آرامشی که جانم را گرفته بود این پیام را به خودم نوشتم.

آگاه باش به نیازهای روان شناختی و چگونگی شکل گیری آنها، تمام خواسته‌ها و آرزوهایت و هر چیزی که ذهن نشون میده، یک نیاز روانشناختی می‌باشد و همین‌ها تو را از اصل دور کرده‌اند و تو را در سراب نگه داشته‌اند، تو را گیج و لنگ کرده‌اند، تماماً عکس و القا دیگران به خصوص خانواده است. ذهن شنیده و باور کرده و در این اتاق تاریک گیر کرده است. نیاز به توضیح است (هر القا که سبب تشکیل یک نیاز کاذب که عنوان آرزو گرفته مانند اتاق تاریکی است). پذیرش‌اش سخت است و با ذهن قابل درک نیست ولی تو باید آگاه شوی و مدام اصلت را یادآوری کنی. آری تو موجود جدید و عجیبی هستی، اشرف مخلوقات، از جنس زندگی و شعور هستی، دارای یک مقصود اصلی، با هدفی آمده‌ای، قرار است کاری انجام دهی. تو در ارتباط با جهان هستی می‌باشی، فراتر از آنچه که ذهن تصور کند. از جنس مولانا محمد، از جنس ابدیت و بینهایت این لحظه، تو خاص، بی‌نظیر و یکتایی.

آگاه باش به نیازهای کاذب و پوچ ذهن، به اتاق‌های تاریک وجودت. پذیرشش سخت است؛ ذهن می‌گوید مگر راهی و هدفی غیر این است؟ آری هست، هدف و راهی والاتر از هر آنچه که تو بیانده‌اشی. اصلاً آگاه باش تو کاره‌ای نیستی، تصمیم‌گیرنده و عمل‌کننده نیستی، تو رونده نیستی، تو مهمانی، تو مسافری، مهمان هرگز از نوع پذیرایی سوال نمی‌کند، مهمان هرگز خودش تدارکات را نمی‌بیند، مسافر هرگز پشت فرمان نمی‌شیند.


آگاه باش در سکوت و آرامش بنشین، خودت را نگه دار، به وقتش پوچ بودن تمام نیازهای روانشناختی‌ات بر تو برملا می‌شود، راه بر تو نمایان می‌شود.... تو فقط کار کن، کار کن روی خودت، تمرکز کن روی خودت، نورافکن را روی خودت بتابان... آگاه باش ذات جهان نیک است از جنس فراوانی است، مملو از حس امنیت، قدرت عمل، عقل و خرد.

سپاس از استاد عزیز و شما دوستان  
-سید علی یزد



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

**[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)**